



واژه‌های دخیل

در

قرآن مجید

تالیف آرتور جفری

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای

کردن و دشنام باران یکدگر گرفتار خواهند ماند: کَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ آخْتَهَا^۱.

اینکه «باید» در کار پژوهش آزاداندیشی را پیشه کرد، جز این واقعیت است که فیلسوف و دانشمند و پژوهشگر و سخنور و هنرمند و مترجم و نویسنده خواه ناخواه در برابر مردم خود متعهد و ملتزم است: هر باوری داشته باشد، هرگونه بیندیشد و پیرو هر جهان بینی و مکتبی باشد. مردم زر می دهند و آثار او را می گیرند و وقت گرانبهاتر از زر را صرف می کنند و آن را می خوانند. پس اگر دست و مغزش جز در راه آزادی و رهایی ایشان کار کند، سزاوار هرگونه بازخواست و نفرینی خواهد بود.

بر این پایه است که نویسنده می خواهد وارد مبحث ارزیابی کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید گردد. راست است که او مانند همه مردم این مرز و بوم پای بند دین و مذهب

1. Syzif

۲. اعراف(۷): ۲۸.

نقد کتاب

واژه‌های دخیل در قرآن مجید

محمدحسین روحانی

واژه‌های دخیل در قرآن مجید، نوشته آرتور جفری، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، ویراسته محمدحسین روحانی، تهران، انتشارات توس، ۴۳۱ صفحه، وزیری.

سنگ زیرین هر گفتار و پژوهشی که نویسنده اش بخواهد از پرتو آن چراغی فراراه مردم نماید، یا دست کم نخواهد گره دیگری بر کار فرو بسته ایشان بزند، باید وارستگی از هرگونه التزام و تعهد و پیشداوری باشد. تنها ترازویی که باید هر نوشتار و گفتاری با آن سنجیده شود، دانش محض و حقیقت مطلق است. هر ملت و کشوری نیز که بخواهد نام پرافتخار و دلربای «بالنده» را به دست آورد، باید به فرمانرانی در بیست و بی چون و چراى دانش و پژوهش آزاد و مستقل تن بسپارد؛ راه آن را دنبال کند و کار به هر جا کشید، هر اسی به دل راه ندهد. هر کشور و ملتی که جز این کند، چشم خرد خود را کور خواهد کرد و در چنبر زبونی و خواری گرفتار خواهد گشت. افراد آن سیزیف^۱ وار تا جاودان تخته سنگ شوربختی را به دوش خواهند کشید و گروه‌های اجتماعی آن برای همیشه در گرداب نفرین

به خوبی بررسی کنید.^۵

با این همه، آنچه باید در اینجا بررسی شود، بودن واژه‌های بیگانه غیر عربی در قرآن مجید است. حدود ۳۵۰ واژه که برخی اصطلاحات اصلی و مفاهیم اولیه دین اسلام را در بر می‌گیرد: آیه، اسلام، الله، جنت، دین، رب، رحمان، زکوة، سجده، سجود، سوره، شیعه، صلوة، فرقان، قرآن، قیامت، کتاب، مسجد، نبوت، نبی و جز آن. ضمن بحث درباره این واژه‌ها و همچنین به هنگام گفت و گو از عناصر «بیگانه» در قرآن مجید، مسایل و مباحثی فرعی به میان آمده است که می‌تواند دستاویز قرار گیرد و احساسات پاک شیفتگان قرآن کریم را جریحه‌دار سازد. از دیگر سو، التزام به پیروی از حقیقت و دانش در میان است. به همین جهت است که باید بسیار سنجیده سخن گفت. نویسنده این سطور برای نگارش این گفتار نزدیک به یک سال را به خواندن مکرر در مکرر این کتاب (به ویژه پیش درآمد و پیش گفتار آن) و کاوش در مآخذ اولیه تفسیر و کلام و حدیث و فلسفه اسلامی گذراند و ساعات بسیار از روزان و شبان پیاپی را به اندیشیدن درباره مسایل مطرح شده در این اثر اختصاص داد. یک پرسش سنگین همواره آزارش می‌داد: با این مباحث چه گونه باید برخورد کرد؟

نخست به ارزیابی علمی اثر پردازیم. مباحث، پایه‌های علمی بسیار استوار دارند. انبوهی مآخذ اسلامی و پژوهش‌های ناب خاورشناسان باختری، پشتوانه صحت مطالب کتاب (ولی نه نتیجه‌گیری‌های آن) است. آن مجموعه‌ای از پژوهشگران که گفتارهایشان در لابلای این کتاب آمده است، به صورت مجموع (نه هر یک از ایشان به تنهایی) بر حدود پنجاه زبان و گویش زنده و مرده جهان با متفرعات و شاخه‌های آن تسلط ژرف و گسترده داشته‌اند؛ از آن میان: آذری، آرامی، آسوری، آکادی، آلمانی، ارمنی، اسلاوی، افغانی، امهری، انگلیسی، اوستایی، ایتالیایی، بجایی، بیشاری، بیلینی، پالمیری، پارتی، پالی، پهلوی، تامیلی، ترکی، تورفانی،

۳. نساء(۴): ۱۴۸.

۴. زمر(۳۹): ۱۸.

۵. نساء(۴): ۹۴.

درست و راستین این سرزمین است ولی وکیل مدافع هیچ‌کس یا چیزی نیست و «ردیه‌نویسی» را کاری دشوار و بیهوده می‌داند. حقیقت این است که ما ملت‌های اسلامی در این چندین صدسال اخیر از نگاه فرهنگی سخت گرفتار کم‌کاری بوده‌ایم. پژوهش جدی و ژرف یا اصلاً در میان ما نیست، یا اگر هست، بسیار اندک است و نیازهای معنوی ما را در این روزگار پویای پر جنب و جوش دم به دم تغییر یابنده برآورده نمی‌سازد. هم‌اکنون سالانه در کشورهای گوناگون اسلامی ده‌ها هزار عنوان کتاب تألیف و منتشر می‌شود ولی محتوای اکثریت قطعی آن احساسات‌پراکنی و آوازه‌گری و آفرین‌گویی است. از این روست که در همه زمینه‌های فرهنگی همچون تاریخ و تفسیر و کلام و عرفان و ادب و دانش و هنر و فلسفه نیازمند و گسارنده دسترنج دیگران هستیم. نگارش تاریخی دقیق و علمی برای قرآن مجید یا سرگذشت «اسلام در ایران» را از یاد می‌بریم و چون دیگران می‌نویسند، داد و بیداد می‌کنیم که مسلمانی نیست. بر آن طعن می‌زنیم که سهیونی است و بر این، که: گرفتار «جزمیت فلسفه حزبی». آن سفارش سرشار از خرد و فرزاندگی قرآن کریم را از یاد می‌بریم که: خداوند، بلند کردن بانگ برای گفتن سخن زشت را دوست ندارد.^۳ و آن سفارش سازنده دیگر را که: به آن دسته از بندگان من مژده بده که هر گفتاری را می‌نویسند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند. اینان را خدا راهنمایی می‌کند و خردمندان همینانند.^۴ فرض را بر این می‌گیریم که هر خاورشناس باختری مزدور یا از دیدن حقیقت کور است. همین رفتار است که ما را این چنین بدبین و گوشه‌نشین ساخته است. فرمان قرآن مجید کاملاً وارونه این است: ای باور دازندگان، چون در زمین راه روید، درنگ و بررسی کنید، و به کسی که بر شما درود فرستد، مگویید تو ناباوری. شما کالای زودگذر این جهان را می‌خواهید و نزد خدا دستاوردهای بسیار است. شما نیز پیشتر چنان بودید و خدا شما را رهنمون گشت. پس در هر کاری درنگ ورزید و آن را

ثمودی، حمیری، سانسکریت، سبایی، سزنیانی، سغدی، سومری، سینهالی، صفایی، عبری، عربی، فارسی، فرانسوی، فلسطینی، فنیقی، قبطی، کردی، گرجی، لاتینی، مالایالامی، ماندایی، مهری، موآبی، نبطی، یونانی و جز آن. ولی گاه می بینیم که برخی از همین پژوهشگران بزرگ و توانا از اصول ابتدایی و بسیار ساده زبان شناسی و واژه شناسی و معانی و بیان و تفسیر و حدیث و کلام و فلسفه اسلامی غافل می مانند یا چنان می نمایند که بدان برنخورده اند. از همین جاست که پاره ای اشتباهات در نتیجه گیری ها و داوری های ایشان پدید آمده است.

به گونه ای کلی، نکته های عمده ای که باید در اینجا بررسی گردد و یادآوری هایی درباره آن داده شود، بدین سان است:

۱. سر آرتور جفری خستومی شود و می گوید: روشن است که نخستین دسته از مفسران به گونه دربست اعتراف داشتند و به سادگی می پذیرفتند که در قرآن واژه های بیگانه فراوان هست: قال ابو عبیده و روی ابن عباس و مجاهد و عکرمة و غیرهم فی احرف کثیرة انه من غیر لسان العرب^۶. می افزاید: تنها کمی دیرتر و هنگامی که اصل جزمی ماهیت ازلی قرآن استادانه استوار شد، بودن واژه بیگانه در قرآن مصرا نه انکار گشت (همانجا).

سر آرتور جفری نخواستی یا نتوانسته است داستان این «ماهیت ازلی» قرآن مجید را بگشاید و شرح دهد. این عبارت از داستان «آفرینش قرآن» بود که از سوی برخی متکلمان اسلامی (در پی پیش آمدن رخداد های سیاسی معین و پیدایش مکتب های کلامی ناشی از آن) برانگیخته شد و جهان اسلام را زیر و زبر کرد.

مگر داستان «آفرینش قرآن» چه گونه بود؟

داستان بدین گونه بود که در نیمه دوم سده دوم و سراسر سده سوم (روزگار فرمانرانی منصور تا مأمون و دیگران) کتاب های علمی و فلسفی بسیار از دیگر زبان ها به ویژه یونانی، به عربی برگردانده شد و مطالب آن در میان مسلمانان رواج گسترده یافت و زیربنای مباحث کلامی ایشان گشت. از میان مهم ترین مسائلی که برانگیخته شد و درباره آن بسیار سخن

رفت، یکی صفات خدا بود. درباره صفات خدا دو دیدگاه مشخص پیدا شد: یکی اینکه صفات خدا عین ذات او هستند (و این گفته معتزلان یعنی پیروان واصل بن عطا بود) و دیگری اینکه صفات خدا استوار به ذات وی و ازلی هستند «بدین معنی که نه ذات او هستند و نه غیر ذات او، زیرا نمی توان تصور کرد که ذات زنده باشد بی زندگی یا دانا بی دانش یا توانا بی توانایی یا خواهنده بی خواستن، بلکه خدا دانا است به دانش، تواناست به توانایی، زنده است به زندگی و خواهنده است به خواستن»^۷ (و این گفته اشعریان یعنی پیروان ابوالحسن اشعری بود).

آنگاه این مبحث به میان آمد که خدا دارای دو گونه صفات است: صفات ذاتی و صفات فعلی. «صفات ذاتی خدا آن است که محال است خدا به نقیض آن موصوف گردد یعنی محال است که آن را از خدا سلب کرد و این مانند دانش و توانایی و زندگی است که خدا همواره دانا و توانا زنده بوده است و هست و خواهد بود. و محال است که جز این باشد. صفات فعلی آن است که می توان خدا را در یک حال بدان موصوف دانست و در حال دیگر به نقیض آن وصف کرد. مثال آن آفرینندگی و روزی رسانی است چه گفته می شود خدا فلان چیز را آفرید و فلان چیز را نیافرید؛ فلان را بچه ای به روزی داد و دارایی به روزی نداد. از اینجا آشکار می شود که سخن گفتن از صفات فعلی خداست چه گفته می شود که خدا با موسی سخن گفت^۸ و با فرعون سخن نگفت. خدا با موسی در کوه طور سخن گفت و در دریای نیل با وی سخن نگفت»^۹.

در دنباله این مبحث، مسأله دیگری پیش آمد که سخن دو گونه است: زبانی (لفظی) و درونی (نفسی). «اشعریان به گونه

۶. ص ۵۵.

۷. مذاهب الاسلامین، عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۱م، ۱/۵۴۵.

۸. نساء (۴): ۱۶۴.

۹. البیان، سید ابوالقاسم موسوی خویی، نجف، صص ۴۳۲-۴۳۳.

پاسخ قانع کننده بدهند. هر چه در درازای این هزار و چند سال در این زمینه از سوی متکلمان و فیلسوفان گفته شده، از حدود تغییر عبارات و تکرار مکررات بیرون نیست.

آنان در آن روزگاران دور افتاده، سخنانی گفتند و رفتند و اکنون وبال سخنان شان به گردن ما افتاده است که باید اشکال های علمی فراوان وارد بر گفته های ایشان را پاسخ گوئیم. اگر هر یک از ایشان می گفت «من» چنین می پندارم یا می اندیشم یا باور دارم، پیامدی وخامت بار به بار نمی آمد. درد این است که هر یک از ایشان نخست از خود یک پیشوای رسمی دینی ساخت و سپس باورها و پندارهای شخصی خود را به سان اصول مسلم عقاید اسلامی در سراسر جهان اسلام پراکنده ساخت و چون و چرا درباره آن را اغدغن کرد. آن روز آنها می توانستند چنان کنند زیرا شمشیر و قداره رژیم در دست شان بود «سخن مرا پذیر وگرنه شقه ات می کنم». خوش بختانه در روزگار فرخنده ما که پیروی از دانش و حقیقت یک سنت جهانی شده است، آن زورگویی امکان پذیر نیست. نه برای اینکه زورگویان برافتاده اند بل برای اینکه زورگویی به صورت یک لکه ننگ درآمده که در هر جا باشد، بشریت پیشرو آنجا را تف باران می کند. از این رو خفاشان گاه به گاه در آغاز تاریکی و سیاهی شب لختی بیرون می آیند و پر و بالی می افشانند ولی به زودی خود شرمسار و هراسان می گردند و باز سفر به سوی اسفل السافلین را برمی بندند.

به هر حال، مسأله قدیم یا حادث بودن قرآن مجید جزو اصول یا فروع دینی و عقیدتی هیچ یک از مذاهب اسلامی نیست بلکه یک مبحث نظری ویژه اندیشوران است که یکدیگر را به ستوه آورند و خسته کنند و سرانجام به همان نقطه آغاز پویش بازگردند. بیشتر بحث کنندگان درباره این موضوع حتی «صورت مسأله» را نفهمیدند یا نتوانستند برای آن صورت مسأله ای مفهوم ارائه دهند. متکلم بودن خداوند متعال (نتیجه گرفته از کلم اللّهُ موسی تکلیماً) چیزی است و سخن خدا بود قرآن کریم چیزی دیگر. این مسأله را آیت اللّهُ سیدابوالقاسم خوبی به خوبی بیان کرده است.^{۱۰}

۱۰. البیان، صص ۴۲۹-۴۴۰.

دیگری از سخن جز گونه زبانی معروف قابل شدند و آن را سخن درونی خواندند. پس در میان ایشان اختلاف افتاد. گروهی گفتند که این سخن درونی مدلول سخن زبانی و معنی آن است. گروهی دیگر گفتند سخن درونی مغایر مدلول واژه است و دلالت واژه بر آن دلالتی غیر وضعی است و از قبیل دلالت کارهای اختیاری بر اراده فاعل و علم و حیات اوست» (همانجا).

چنین معروفی است که اشعریان سخن را ازلی می دانند و حتی فاضل قوشچی گفته است که برگ و جلد و پوشه قرآن هم قدیم است (شرح المقاصد، ص ۳۵۴). دیگران (معتزلان) می گویند قرآن مجید حادث و مخلوق (آفریده) است و کلام لفظی خدا مانند کلام تکوینی وی مخلوق است و نشانه ای از نشانه های وی (همانجا، ص ۴۳۳).

مکتب معتزلی تا حدود نیمه سده سوم هجری مذهب رسمی دربار خلافت عباسی بود و بر پایه باور معتزلان این عقیده ترویج می شد که قرآن مجید «مخلوق» (آفریده، تازه پدید) است. معتزلان به تدریج درباره آفریده بودن قرآن به پافشاری و سختگیری پرداختند چنان که در حدود سال ۲۱۸ق (فرمانرانی مأمون - معتصم) داستان «محت» (بلاء آزمایش) پیش آمد و گرفتاری های بسیار برای مردم به بار آورد. کسان بسیاری از محدثان و فقیهان و دانشوران را به بازپرسی می کشاندند و از ایشان درباره آفریده یا قدیم بودن قرآن بازجویی می کردند و اگر کسی منکر مخلوق بودن قرآن می شد، آزارش می دادند. به تدریج پس از روی کار آمدن متوکل (خلافت: ۲۳۲-۲۴۷ق) مکتب اشعری نیرو گرفت و مذهب رسمی جهان اسلام گشت. اکنون بیشتر مسلمانان سنی، از نظر کلامی - فلسفی پیرو مکتب اشعری اند و قرآن مجید را قدیم و ازلی می دانند.

در خور یادآوری است که پیروان هیچ یک از دو نظریه (صفات عین ذات و صفات قائم به ذات) نتوانستند نتایج و پرسش های حاصل از دیدگاه برگزیده خود را حل کنند و بدان

به گونه خلاصه، برخی از کسانی که خود را آلوده بحث بیهوده قدیم یا حادث بودن قرآن مجید کردند، می خواستند چنین فرمایند که الفاظ قرآن مجید، عین کلمات «شخصی» خداوند متعال است و از این رو، چون خدا خود، آن را «قرآن عربی» خوانده است، کلاً و جزئاً هیچ عنصر غیر عربی نمی تواند در آن موجود باشد. چنین استنتاجاتی با اصول بنیادی خود آنان ناسازگار است، صرف نظر از اینکه در آن اندازه های فراوانی از گزاف گویی است. آنان خود عقیده دارند که آفریدگار و آموزگار همه زبان های گوناگون جهان به انسان ها، خداوند عالم است. از این رو، چه اشکالی دارد که در قرآن عربی (چه قدیم باشد چه مخلوق)، عناصری از دیگر زبان ها یعنی دیگر مصنوعات الهی باشد؟ وانگهی، بر فرض عقیده به آفریده بودن قرآن مجید، گونه آفرینش یعنی نسبت این الفاظ و کلمات و عبارات با ذات حق، در خور پژوهش و بررسی بسیار است. قرآن کریم همواره درباره خود و دیگر کتاب های آسمانی تعبیر «فرو فرستادن» (انزال و تنزیل با شدت موجود در این یکی یعنی باب تفعیل) را به کار برده است. این تعبیر بیش از صدبار در قرآن کریم به کار رفته است^{۱۱}. پیداست که مقصود از این «فرو» نمی تواند فرود مکانی باشد (آیا می تواند باشد؟). این گویای آن است که معانی مرتکز در ذات حق بارها تنزل رتبه معنوی داده شده تا به سطح زبان و اندیشه انسانی رسیده است زیرا هیچ انسان یا فرشته یا آفریده دیگری تاب تجلی مستقیم ذات حق را ندارد: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا^{۱۲}.

باز در اینجا مسأله «وحی» در میان است که این خود نیز به میانجی بودن اصلی پیامبر در رساندن سخن خدا اشاره آشکار دارد. هر یک از این مطالب را که بخواهد گسترش و تفصیل دهد، باید درباره آن کتابی بنگارد. از این رو، ناچار است به همین اشارات کوتاه بسنده کند تا اهل عرفان و ذوق و دارندگان هوش های ژرف کاو، در آن با دقت و انصافی که در خور پایگاه والا شان است، نیک تأمل کنند و مقصود را دریابند. آن کس است اهل بشارت که اشارت دهند.

عارفان اسلامی و متکلمان شیعی این مطالب را به خوبی شرح داده اند و روشن ساخته اند.

آنچه گفته شد، مورد اتفاق پیروان مذاهب و فرقه های گوناگون اسلامی است. از این رو، بودن واژگان و عناصر بیگانه غیر عربی در قرآن مجید، منافاتی با مقدس و الهی بودن آن ندارد. سخن آن دسته از امام ها نیز که سر آرتور جفری می آورد و می گوید به شدت منکر وجود الفاظ و کلمات غیر عربی در قرآنند و عقیده به وجود آن را گناه یا کفر می دانند اعتبار و ارزش اعتقادی ندارد. آنان مجتهدانی بیش نیستند که هر مجتهد دیگری می تواند با دلایل خویش عقاید و آرای آنان را تغییر دهد یا رد کند.

کوتاه سخن آنکه باور به بودن یا نبودن واژگان و عناصر بیگانه در قرآن مجید، جزو اصول یا فروع دینی اسلام یا مذاهب و فرقه های اسلامی نیست. این، یک مبحث ادبی است که هر کس می تواند بر پایه اجتهاد خویش درباره آن اظهار نظر کند. واپسین سخن اینکه این کلمه «بیگانه» در روابط ما آدمیان یعنی سخن گوینان به زبان های گوناگون راست می آید. واژه عربی برای عجمی بیگانه است و این برای آن. اما برای خدا، همگی «خودی» است:

مرد را در دیده اینجا غیر نیست

کعبه را ضدیتی با دیر نیست

۲. اینک پرسیده می شود: آیا از نظر ادبی، بودن واژه های بیگانه منافی با عربی بودن قرآن مجید نیست؟ در اینجا دستاویزی است از خود قرآن کریم که بارها خود را «عربی مبین» (عربی آشکارکننده، عربی روشنگر، عربی آشکارساز و: شاید «عربی ناب») خوانده است. نخست آیه های مربوط را از نگاه می گذرانیم: ما آن را قرآنی عربی فرو فرستادیم تا شاید شما خردورزی کنید (یسوف/۱۲/۲)؛ این، یک زبان عربی

۱۱. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمدفواد عبدالباقی، قاهره، دارالکتب المصریة، ۱۳۶۲ق، صص ۶۹۴-۶۹۸.

۱۲. اعراف(۷): ۱۲۳.

محمد(ص) زبان عجم نداند و بر وی گمان نبرند که از ذات خویش می گوید و نتواند که به زبان عجم کتاب نهد. رب العالمین به جواب ایشان گفت: اگر ما این قرآن به زبان عجم فرو فرستادیم چنان که اقتراح کردند، هم ایشان گفتندی: چرا نه به زبان عرب فرستاد که لغت ماست تا ما بی ترجمان بدانستیم و دریافتیم^{۱۴}.

اینک پرسش را دیگر باره به میان می آوریم: آیا بودن واژه های بیگانه منافی با عربی بودن قرآن مجید نیست؟ ما می دانیم و سر آرتور جفری، به سان یک زبان شناس بزرگ، از ما بهتر می داند که نیست. آنچه تعیین کننده است، بافت یک اثر است نه واژگانش، که آن را دارای عنوان این یا آن زبان می سازد. شاهنامه فردوسی با کمترین واژه های غیر فارسی و و تاریخ و صاف با اکثریت قطعی واژه های عربی را همه مردم آثاری «فارسی» می دانند. شاهنامه میان ۸ تا ۱۴ درصد واژه عربی دارد و تاریخ و صاف بیش از نود درصد (۹۰٪). اما هر دو فارسی است. ولی واژه های بیگانه قرآن مجید (به جز نام های خاص که بحثی جداگانه دارد) بیش از یک سیصدم یا حداکثر یک دوستم نیست.

اینک جای اندکی گله از سر آرتور جفری می ماند که نام های خاص مانند ژاکوب، ژوزف، گابریل و جز آن (به صورت عربی شده اش) را داخل در این بحث کرده است. پژوهش درباره شکل اصلی این واژه ها که چه بوده است، اشکالی ندارد. اشکال این است که بودن این واژه ها نشان غیر عربی بودن قرآن کریم گرفته شود. نام های خاص عیناً (و همچنین واژه های معمولی) از زبان های جهان به یکدیگر منتقل می شوند لیکن طبیعتاً جامعه گفتاری و نوشتاری محل (زبان و ملت و فرهنگ منتقل الیه) را می پوشند. هیچ کس نمی کوشد آنها را به شکل اصلی بخواند و اگر بکوشد، هرگز نمی تواند به مقصود برسد زیرا زبان و تارهای آوایی و خط هر کشوری، مخصوص گفتن و نوشتن زبان خود آن است و استعداد و گنجایش

۱۳. اشاره به سلمان پارسی است.

۱۴. کشف الاسرار، ابوالفضل میدی، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش، ۸/۱۳۹.

روشنگر است (نحل/ ۱۶/ ۱۰۳)؛ به درستی می دانیم که اینان می گویند یک بشر^{۱۳} به پیامبر آموزش می دهد. زبانی که اینان به سوی آن کز روی می کنند عجمی (پارسی) است و این قرآن یک اثر عربی روشنگر است (نحل/ ۱۶/ ۱۰۳)؛ بدین گونه آن را فرمانی عربی فرو فرستادیم (رعد/ ۱۳/ ۳۷)؛ بدین سان آن را قرآنی عربی فرو فرستادیم (طه/ ۲۰/ ۱۳)؛ این، یک قرآن عربی بی کزی و کاستی است (زمر/ ۳۹/ ۲۸)؛ کتابی است که نشانه های آن جدا جدا پیدا گشته است و قرآنی عربی است (فصلت/ ۴۱/ ۳)؛ بدین گونه به سوی تو قرآنی عربی فرا نمودیم (شورا/ ۴۲/ ۷)؛ ما آن را قرآنی عربی گردانیدیم (زخرف/ ۴۳/ ۳)، این، یک نامه راست شمارنده به زبان عربی (احقاف/ ۴۶/ ۱۲). در این واپسین آیه دقت بیشتری بفرمایید (ترجمه از میبیدی است): اگر ما این نامه را به زبان عجم فرستادیم و آن را پارسی کردیم، گفتندی چرا پیدا و گشاده نکردند [نشانه های] آن را؟ گویندی باش نامه ای عجمی و رسولی عربی؟ (فصلت/ ۴۱/ ۴۴). در اینجا سر آرتور جفری نخست حرف «لولا» را از قول برخی خاورشناسان به معنی unless گرفته است. این را هر دانش آموز امثله خوان می داند که «لولا» یک واژه واحد است و به معنی «چرا؟» است. نویسنده آنگاه می گوید که آن معنی مایه معلق شدن ترجمه آیه می گردد و مفهوم آن را پایان نیافته می گذارد. پس باید به ریشه یابی «لو» پرداخت و سپس «لا»، آنگاه این دوروی هم و سپس معنی و ترجمه آیه که در این مورد وی سخت از حقیقت فاصله گرفته است. این هم اندازه عربی دانی خاورشناسان باختتری. بنگرید ابوالفضل میبیدی که یکی از بزرگ ترین عربی دانان و ژرف و گسترده اندیش ترین فارسی شناسان سراسر جهان است، چه گونه روشن و ساده معنی و تفسیر آیه را بیان می فرماید: این آیت جواب آن کافران است که رب العزة ایشان را می فرماید (چون قرآن به ایشان آمد کافر شدند) گفتند: چرا نه قرآن به زبان عجم فرستادند تا به معجزه نزدیک تر بودی و از شک و گمان دورتر که

مصوت‌ها و صامت‌های زبان بیگانه را با آن همه تفاوت و ریزه‌کاری‌های دشواری که هست، ندارد. این کار که برخی از نویسندگان و مترجمان فارسی (ایرانی) می‌کنند و می‌کوشند اسامی خاص زبان‌های بیگانه را نیز «برابر با اصل» سازند و زبان فارسی را زبانی زبون و بیگانه پرست و خودباخته گردانند، گذشته از آنکه نه اندر راستای بهتر آمد فرهنگ و هنر و ادب و دانش و بالندگی میهنی است، کاری است صد در صد بیهوده.

باری، بودن واژه‌های بیگانه در قرآن مجید هم درست است و عربی بودن قرآن کریم نیز درست، زیرا هیچ زبانی نمی‌تواند از واژه‌های بیگانه تهی باشد. دانش زبان‌شناسی و مردم‌شناسی نوین می‌گوید که هیچ زبان یا قوم یا نژاد «خالص» و نابی در هیچ نقطه دنیا نیست مگر زبان یا قوم پرت و پس افتاده‌ای از کیاروان دانش و فرهنگ و شبکه پیوندهای اجتماعی. هر یک از اینها «کمال» خود را از راه آمیزش و داد و ستد اجتماعی و در درازای روزگاران به دست می‌آورد. بلی فرق است میان زبان خوار شده‌ای (عمداً خوار گردانیده شده‌ای) مانند فارسی که پیرامون ۹۰ درصد واژگانش وام گرفته بیگانه است و زبان زنده‌ای مانند عربی که حتی در زمان ما در عین سر و کار داشتن با صدها هزار واژه علمی و صنعتی (و نیاز داشتن بدان)، یک درصد هم وام نگرفته بلکه همه را از فرهنگ خود و با کار و تلاش توانفرسای خود ساخته است.

کهن جامه خویش آراستن

به از جامه عاریت خواستن

در دنباله همین مطلب، لازم است مطلب دیگری را بیفزایند:

سر آرتور جفری از مراجعی که نمی‌داند کیستند، نقل قول می‌کند که: اگر قرآن مجید کتابی آسمانی بود، باید به یکی از زبان‌های مقدس مانند عبری و سریانی و جز آن فرود می‌آمد (ص ۹ متن). به این ترتیب ما در جهان دو دسته از زبان‌ها داریم: زبان‌های مقدس و مذهبی و زبان‌های شوم و ضد مذهبی.

این سخن چنان از چنین دانشمندی دور است که گاه انسان می‌پندارد نباید بدان بنگرد. ولی چیزی است که گفته شده است و باید بدان رسیدگی کرد. اگر هم دو گونه زبان داشته باشیم،

همان فرود آمدن قرآن مجید به زبان عربی بس است که آن را زبانی مقدس کرده باشد و فرهنگ عظیم اسلامی برای مذهبی کردن آن کافی است، ولی از نگاه اعتقاد رسمی، هیچ زبان مذهبی و مقدسی در کار نیست بلکه همه زبان‌های جهان در یک تراز هستند و برتری مشخصی بر هم ندارند زیرا همگی آیات خدا هستند: از نشانه‌های او گوناگونی زبان‌ها و رنگ‌های شماس^{۱۵}. هر زبان به یک دریا می‌ماند. در آن اندازه‌های فراوانی مایه‌های زندگی بخش و سودمند است و پاره‌ای جاندارهای زیانمند. هر زبانی حامل یک فرهنگ بزرگ درازدامن تاریخی با انبوهی آثار علمی و ادبی و هنری است و مقادیر بی‌کرانی خرافات و مهملات و موهومات. زبان‌های فارسی و انگلیسی و ایتالیایی و آلمانی و روسی و جز آن، به همان اندازه مذهبی هستند که زبان عربی و عبری و سریانی. به سادگی می‌توان استدلال کرد که این چنین برداشتی، مستند به فحوی آیات قرآن مجید است.

۳. سر آرتور جفری (در ص ۷ متن انگلیسی) از گفته بزرگان صدر اسلام گواهی می‌آورد که: زبان عربی از همه زبان‌های گیتی در همه دوره‌های تاریخی کامل‌تر و پربارتر و غنی‌تر است. از این رو، اگر کسی ادعا کند که در مهم‌ترین اثر آن (یعنی قرآن مجید) واژه‌های بیگانه هست، این بدان معنی است که عربی زبانی ناقص و حتی فاقد الفاظ بایسته برای معانی و مفاهیم دینی است. بر این پایه، جفری این اشکال را وارد می‌آورد که چرا خداوند کتاب آسمانی خود را به یک زبان ناقص و نارسا وحی کرده است. شخصیت معتبری که جفری به سان دارنده این دیدگاه یاد می‌کند، جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (در گذشته ۹۱۱ هجری) است. با اینکه در بلندی پایگاه جلال‌الدین سیوطی گمانی نیست، سخن او یا هر کس دیگری حتی از قرن یکم اسلام و گرچه در مرتبه دینی والا تر از او سخن

۱۵. روم (۳۰): ۲۲.

می فرستادند تا سخن گفتن درست (به گویش ناب و سره) را فراگیرند و معانی صحیح و دقیق واژگان را بیاموزند. این شیوه بر پا بود تا آفتی خردسوز به نام رسانه های همگانی (دست افزار گوبلزهای دوران) فرا رسید و هر تر و خشکی را سوزاند و هر گل و گیاهی را خشکاند. آهنگ و آوازه گری و ترانه، بیابانگرد را تا درون چاه ها راند و گویش ناب و اندیشه پاکش را از او ستاند.

به هر حال، جای شگفتی نیست که دانشمندی بزرگ مانند ابن عباس برای دانستن معانی دقیق و اولیه واژگان و پی بردن به ریشه های آنها، به عرب های بیابانگرد رجوع کند. با بررسی تاریخ ادبیات عربی از آغاز تاکنون، به ویژه در زمینه واژه شناسی، این پدیده را به گونه آشکار مشاهده می کنیم.

سر آرتور جفری می افزاید: اگر پرسش دنبال شود که مراجع بزرگ صدر اسلام تنها درباره برخی از واژه های قرآن که ریشه بیگانه داشتند، گرفتار اشکالات بزرگ بودند و اگر این واژه ها اصالت عربی معمولی می داشتند، این همه اشکال در پیرامون آنها پدید نمی آمد. آیا این دلیل بیگانه بودن شان نیست؟ طرفداران این دیدگاه (نبودن واژه ای بیگانه در قرآن مجید) پاسخ می دهند که زبان عربی چنان توانگر و بارور و پهناور است که احاطه بر آن از حدود توانایی های افراد معمولی بیرون است. و از جلال الدین سیوطی نقل قول می کند: *وَلَكِنَّ لُغَةَ الْعَرَبِ مُتَّسِعَةً جَدًّا وَلَا يَبْعُدُ أَنْ تَخْفَى عَلَى الْأَكْبَرِ الْأَجَلَةَ*^{۱۶}. باز اگر پرسش دنبال شود که چه گونه پیامبر خود، معانی همه واژه های قرآن را می دانست، این حکم رسمی را (به نقل از امام محمدبن ادریس شافعی) تکرار می کنند که: *لَا يُحِيطُ بِاللُّغَةِ الْأَثْبَى*^{۱۸}.

سر آرتور جفری به این دو جمله با نظر ناباوری می نگرد. کسی که با زبان به سان یک پدیده اجتماعی پویا سر و کار داشته

۱۶. نگاه کنید به: مسایل زبان شناسی نوین، دکتر محمدرضا باطنی، تهران، آگاه، ۱۳۵۴ش، صص ۱۶-۱۸. در سراسر این کتاب مطالب ارزنده ای در زمینه مورد بحث ما هست.

۱۷. ولی زبان عربی بس گسترده است و از این رو دور نیست که معانی بسیاری از واژه های آن بر بزرگان و بلندپایگان پوشیده بماند.

۱۸. جز پیامبر کسی بر زبان احاطه ندارد.

یک «رهبر» دینی نیست.

آنچه اعتبار و سندیت دینی و عقیدتی دارد، «کتاب» (قرآن) و «سنت» (احادیث نبوی) است. جز این دو، هر فردی در هر پایگاهی باشد، چنان که گفته شد، مجتهدی است با مجموعه ای باورهای قابل رد یا قبول دینی. از رهبران دینی کسی نگفته است که زبان عربی کامل ترین زبان جهان است. دانش زبان شناسی نوین می گوید که: درباره هیچ زبانی نمی توان گفت «کامل ترین» یا «ناقص ترین» است. می توان گفت: این زبان به آن رشته از واژگان مجهز یا مجهزتر است یا نیست. زبان انگلیسی به واژگان بایسته برای رشته های علمی و صنعتی مجهز است و زبان فارسی برای مفاهیم عرفانی از همه زبان های گیتی مجهزتر است^{۱۶}. در عین حال، زبان عربی «در حد خود» دارای کمال و غنای تقریباً بی مانند است که این، چیز دیگری است به جز بحث کنونی ما. هر چه باشد، این ویژگی، زبان عربی را شایسته صفت «کامل ترین» نمی سازد.

۴. در اینجا سر آرتور جفری این پرسش را به میان می آورد که: اگر واژه های قرآن مجید همگی عربی بودند، چرا حتی دانشمندان بزرگی مانند عبدالله بن عباس از دانستن معانی برخی واژه های ساده آن درمی ماندند؟ چه او از این دانشمند حدیث می آورد که معنی واژه «فطر» را به خوبی نمی دانستم تا دو عرب را در بیابان دیدم که بر سر مالکیت چاهی چالش می کردند و یکی از ایشان گفت: «أَنَا فَطَرْتُهَا». آنگاه معنی واژه را به خوبی دریافتم (ص ۷ متن انگلیسی).

گفتم که واژه های قرآن مجید همگی عربی نیستند ولی اگر نیز می بودند، ابن عباس و بالاتر از او را می سزید که معانی «همه» آنها را نداند. اما درباره مراجعه به عرب های بیابانگرد، ما می دانیم و سر آرتور جفری بهتر از ما می داند که از روزگاری بس دیر تا همین اواخر، بزرگان عرب (و حتی غیر عرب) که می خواستند بر عربی اصیل دست یابند، به میان بدویان می رفتند و فرزندان خود را نیز برای مدتی دراز به نزد آنان

باشد و بر زبان عربی و کرانه‌های ناپیدای آن کمابیش نگاهی ژرف و گسترده با تأمل بایسته افکنده باشد، می‌تواند اذعان کند که این جمله‌ها، اگر چه شکل ابتدایی و خام و خوش بینانه‌ای دارند، از اندازه فراوانی واقعیت برخوردارند. این وضع درباره هر زبانی راست می‌آید. به راستی «احاطه» بر یک زبان کار یک پیامبر است. می‌توانید «پیامبر» را به معنی رسمی دینی آن نگیرید بلکه به معنی ساده لفظی آن. به هر حال، این نکته که پیامبر اسلام داناترین مردم روزگار خود به زبان عربی بود، واقعیتی ساده است و هر کس نگاهی به زندگی و آثار و افکار و گفتارهای او بیفکند، ظاهراً در پذیرش آن تردیدی روا نخواهد داشت.

ولی از آن جنبه‌های لاهوتی هم که بگذریم، با نگاهی به زبان فارسی خودمان، می‌توانیم مثالی در خور تأمل بیاوریم. آیا واژه‌شناسان و دانشمندان بزرگی چون علامه علی‌اکبر دهخدا یا دکتر محمد معین بر آن «احاطه» داشتند؟ آیا از معانی ۵۰ درصد واژه‌های آن کاملاً آگاه بودند؟ آیا ۱۰ درصد آن را بی‌شک و شبهه می‌دانستند؟ پیداست که همه پاسخ‌ها منفی است. آگاهی نداشتن از واژه‌های متون کهن منحصر به قرآن مجید و زبان عربی نیست. یک مثال ساده در این مورد تعلقات هفت گانه است که با گذشت نزدیک به ۱۵۰۰ سال و این همه شروح و تفصیلات گوناگون، معانی بسیاری از واژه‌های آن هنوز مورد اختلاف و گفت و گو است. همه آثار کلاسیک زبان فارسی همین وضع را دارند و دیگر زبان‌ها نیز.

صرف نظر از اینها، این چیزی که «زبان عربی» خوانده می‌شود و در حدود روزگار پیامبر اسلام، آخرین مراحل شکل‌گیری^{۱۹} و عمومیت یافتن آن در سراسر شبه جزیره تقریباً به حد معینی از تثبیت رسید، پدیده‌ای در خور پژوهش بسیار است. این «یک» زبان نبود؛ شاید مجموعه‌ای از بسیاری گویش‌های قبایل مستقل و جداگانه بود که به گویش قبیله قریش گرایید و آن را به سان زبان رسمی و عمومی خود برگزید و میراث فرهنگی خود را به آن بخشید. بررسی تاریخ این زبان و چگونگی تکامل آن می‌تواند تا اندازه‌ای گره‌گشای مباحث این گفتار و این کتاب باشد. دکتر شوقی ضیف در جلد یکم تاریخ ادبیات عربی خود بحث مفصلی در این زمینه دارد که بخش

کوتاهی از آن در اینجا آورده می‌شود. از این بحث حتی می‌توان نتیجه گرفت که مساله در اصل، مساله وام‌گیری عربی از عبری و دیگر زبان‌های سامی یا برعکس نبوده است؛ دست کم به این صورت غلیظی که سر آرتور جفری نشان می‌دهد نبوده است؛ مساله ریشه‌گیری و زایش از یک مادر واحد در کار بوده است. جای آن دارد که خوانندگان، همه بحث را ملاحظه کنند چه اتفاقاً این جلد به پارسی برگردانده شده است.

وی ضمن بحث از «عنصرهای سامی بسیار باستانی» می‌گوید: در جای دیگری اشاره کرده‌ایم که زبان‌های سامی در بسیاری از کلمات و ضمیرها و شماره‌ها با یکدیگر همانندی دارند و این همانندی به گونه‌ای است که خویشاوندی میان آنها را ثابت می‌کند. این بحث، برای شناخت پرورش و فرگشت هر یک از این زبان‌ها در درازای تاریخ تا رسیدن به صورت اخیر آن، به ما کمک می‌کند. دانشمندان سامی‌شناس [خاورشناسان باختری] کوششی در خور ستایش در مقایسه این زبان‌ها با یکدیگر از نگاه صیغه‌ها و واژگان و صرف و اعراب و اصوات انجام داده‌اند و ما می‌توانیم سودهای فراوان از پژوهش‌های آنان ببریم و تاریخ بسیاری از پدیده‌های زبانی را دریابیم و قدیم و جدید هر کدام را بازشناسیم. پس اگر تشابهی میان دو زبان از این زبان‌ها در مورد یک پدیده ببینیم و به دیگر زبان‌ها بازگردیم و همان تشابه را بازببینیم، این بدان معنی خواهد بود که آن پدیده باستانی است و از روزگاری ریشه می‌گیرد که آن زبان‌ها یکی بوده‌اند. گاه تشابه در یک پدیده در دو زبان غیر همسایه پیش می‌آید و این یا ممکن است ناشی از یک ریشه باستانی باشد یا پیامد رخ دادن فرگشتی تاریخی در هر دو، که به یک نتیجه کشیده است. اما اگر دو زبان همسایه باشند، مانند عربی و آرامی، ممکن است این پدیده باستانی باشد و از روزگار یکی بودن آنها ریشه گرفته باشد و یا ناشی از

چند آیه بنگرید: *أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* (فاطر/۲۸/۳۵)؛ *إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ* (توبه/۳/۹)؛ و *إِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ* (بقره/۲/۱۲۴)؛ و *إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ* (نساء/۸/۴)^{۲۱}. این گونه گفتارها که در قرآن فراوان است، گمانی به جا نمی‌گذارد که این کتاب هم از آغاز دارای اعراب (زیر و زبر) بوده است. از این آیات و آیه ۱۳۰ از سوره ۱۶ (نحل) که قرآن را «عربی مبین» می‌خواند، برمی‌آید که محمد(ص) را با قوم خویش میان زبان قرآن و زبان اعراب یعنی بدویان، فرق چندانی نبوده است.^{۲۲}

از میان دلایلی که باطل بودن گفته فولرس را اثبات می‌کند این است که درباره هیچ قبیله‌ای از قبایل عربی شمالی دیده یا خوانده نشده که گویشی رایج ولی تهی از قواعد نحو عربی داشته باشد. باز یکی از چیزهایی که فولرس فراموش کرده (یا خود را درباره آن به فراموشی سپرده) این است که قرائت‌های قرآن کریم توقیفی است و عیناً از پیامبر(ص) دهان به دهان و سینه به سینه روایت شده است. اگر او قرآن را با گویشی بی‌اعراب (زیر و زبر) بر یاران می‌خواند، با توجه به چیزگی و گسترشی که امپراتوری او پیدا کرد، همه گویش‌های اعراب‌دار پیرامون خود را از میان می‌برد.

اگر به تاریخ زبان‌های سامی بازگردیم و این مساله را بر آن عرضه داریم، برای مان آشکار می‌گردد که گفته فولرس و کاله^{۲۲} فاقد سند تاریخی است زیرا اعراب (زیر و زبر) در عربی فصیح، ویژگی تازه پدیدنی نیست که مسبوق به عدم باشد و در میان برخی از قبیله‌های عربی و در برخی از گویش‌های بیابانی ایشان پدید آمده باشد بلکه یک ویژگی سامی باستانی که در آن با آکادی در پاره‌ای موارد و با حبشی و دیگر زبان‌های سامی در دیگر موارد، اشتراك دارد. در سال ۱۹۲۹ دانشمندان سامی‌شناس (خاورشناسان باختری) در راس شمر در لاذقیه در

اینکه یکی از دیگر اثر پذیرفته است. این نشان می‌دهد که گذشتگان ما هنگام پژوهش درباره واژه‌های دخیل در عربی ما [عربی هزار و چندصد ساله کنونی] دایره کار را گسترده گرفته‌اند و بیش از اندازه لازم، واژه بیگانه در عربی فرض کرده‌اند. اینان در برابر واژه‌های بسیاری ایستاده گفته‌اند که اینها سریانی یا آرامی‌اند، ولی به این مطلب توجه نکرده‌اند که گروهی از این واژه‌ها به یک ریشه سامی باستانی برمی‌گردند. از این رو، نباید گفت که سریانیان آنها را از اعراب گرفته‌اند یا اینان از آنان؛ باید گفت: اینها واژه‌های سامی باستانی‌اند که سامیان آنها را در زمان اتحادشان و پیش از پراکنده شدن گویش‌هاشان، به کار برده‌اند. دیرترها این زبان‌ها تکامل یافته به صورت زبان‌های مستقل در آمده‌اند که هر کدام نشانه‌ها و ویژگی‌های صرفی و غیر صرفی خود را پیدا کرده است.

مثال دیگری می‌زنیم که آشوب گسترده‌ای میان خاورشناسان به پا کرد و آن ادعای فولرس^{۲۰} (۱۸۵۷-۱۹۰۹م) بود گویای اینکه قرآن کریم در آغاز کار «اعراب» (زیر و زبر) نداشته زیرا به گویش قریش بوده است و این گویش - به گمان او - اعراب نداشته است. این گویش به گفته او با گویش اشعار جاهلی که فرمانبر قواعد دستور زبان عربی است، متفاوت بوده است. فولرس سخن خود را بدین سان دنبال می‌کند که: این نحویان متاخر بودند که قرآن را به صورت زبان اعراب‌دار بدویان درآوردند. بسیاری از خاورشناسان، از آن میان بوهل و نولدکه و گایه این رای را به سختی رد کردند. یوهان فوک می‌گوید: «قدیم‌ترین اثر از آثار نثر عرب یعنی قرآن، بیشترین اندازه دگرگونی صرفی را در خود نگه داشته، گرچه به اندازه شعر جاهلی آشکار نیست (زیرا در اینجا شیوه‌های عروض و قافیه مجالی برای شک درباره معرب بودن واژه‌های آن به جا نمی‌گذارد)، ولی در قرآن کریم نیز موارد فراوانی است که شیوه گفتار اختیاری است و این گونه گفتاری گمانی به جا نمی‌گذارد که قرآن مجید هم اعراب کامل داشته است. به این

20. Vollers.

۲۱. در همه این موارد برخلاف شکل معمولی زبان عربی (به دلایلی مربوط به معانی و بیان) مفعول پیش از فاعل آمده و در یک مورد دیگر شیوه عطف اثر گذاشته است. در هر چهار مورد جمله چنان است که اگر اعراب گذاشته نشود، معنی اشتباه می‌گردد.

22. Kahle.

نزدیکی جایی که در گذشته اوگاریت^{۲۳} خوانده می شده است، نبشته های بسیاری پیدا کردند و با کوشش بسیار به آوانگاری و قرائت آن پرداختند و سرانجام همه رموز آن را باز یافتند. دانسته شد که زبان نبشته ها نزدیک به زبان های سامی و عربی باستانی است. از این رو، آن را به نام جای آن «زبان اوگاریتی» خواندند. آنان دیدند که اعراب (زیر و زبر) در این زبان اوگاریتی به سان عربی شیوع گسترده دارد. نیز در این زبان خاصیت «غیر منصرف بودن» را یافتند که گمان می رفت فقط ویژه عربی است.

معنی این سخن این است که برای دانشمندان سامی شناس باختری ثابت شده است که دو پدیده اعراب و غیر منصرف بودن، در زبان های سامی پیشینه دراز دارد ولی بیشتر آن زبان ها با گذشت زمان آن را از دست داده اند و عربی آن را نگه داشته است. پس این دو از پدیده های نویافته نیستند بدان سان که به گمان فولرس و کاله بتوان به برخی از قبایل بیابانی منسوب شان داشت بلکه از پدیده های سامی باستانی اند. نیز حتی یک نبشته واحد در دسترس ما نیست که گواهی دهد که اعراب (زیر و زبر) در نزد قریش یا برخی از قبایل عربی شمال رو به سستی نهاده است و از این رو، آنان آن را رها کرده اند و گویش ویژه خود را از آن پیرداخته اند بلکه اعراب در میان همه ایشان در خاور و باختر و در حجاز و نجد و دیگر جاها عمومیت کامل داشته است. اینک، خطایی آشکار خواهد بود اگر کسی گمان برد که اعراب (زیر و زبر) در میان اعراب قریش متروک بوده چه این گمانی بی ارزش است.

یکی دیگر از ویژگی های زبان عربی که زبان اوگاریتی باستانی بودن آن را ثابت کرده، تعریف به الف و لام است که عبریان و آرامیان در برابر آن حرف «هـ» را دارند. عبریان آن را در آغاز واژه می آوردند و آرامیان در پایان آن. خداوندان نبشته های صفوی یعنی عرب های باستانی با عبریان در کار برد این حرف همانند بودند و به سان ایشان ثمودیان و لحيانیان. نبطیان نیز الف و لام را برای تعریف به گونه گسترده به کار بردند چه آن را در آغاز نام خدایان خود می آوردند و برای مثال، اللّٰه و اللات و العزی می گفتند و گاه الف را می افکنده و به جای وهب اللّٰه و عبد اللّٰه، وهب لهی و عبد لهی می نوشتند بدین سان

که در پایان واژه، کسره را اشباع می کردند تا از آن «یاء» پدید آید. زبان شناسان می گویند که آزدیان نیز کسره را اشباع می کردند و این بدان معنی است که اشباع یک ویژگی باستانی در زبان عربی است. حذف الف و پدید آمدن ساختاری به سان وهب لهی، از این گزارش می دهد که نبطیان همزه را سبک می گرفته اند و آن را استوار نمی ساخته اند و این بدان می ماند که از قریش و حجازیان روایت شده چه ایشان نیز همزه را استوار نمی ساخته اند و این تنها در حرف تعریف نبوده بلکه واژه های بسیاری را در بر می گرفته مانند اینکه «سل» را به جای «اسال» به کار می برده اند. معنی همه اینها این است که افزار تعریف در زبان عرب یک پدیده باستانی است و آسان گیری همزه پیش از روزگار جاهلی رخ داده است، زیرا برخی قبیله های عرب مانند نبطیان و حجازیان که در باختر شبه جزیره می زیستند، بدان گرایش داشتند.

اگر میان صیغه های فعل در عربی با صیغه های آن در زبان های سامی مقایسه ای انجام دهیم، درمی یابیم که همزه تعدیه در صیغه عربی «أفعل» در دو زبان حبشی و سریانی نیز رواج دارد در حالی که عبری و سبایی و برخی گویش های آرامی در برابر آن «هـ» را به کار می برند چه «هفعل» در نزد ایشان به معنی و کاربرد «أفعل» در زبان عربی است. لحيانیان و ثمودیان هر دو گونه را به کار می بردند. در همان هنگام نبشته های یمنی - به جز سبایی - یعنی معینی و قبتانی و اوسانی و حضرمی را می بینیم که به جای آن «سَفعل» را به کار می برند و آکادی «شَفعل» را. زبان عربی این گونه را در سین «استَفعل» نگه داشته است. از اینجاست که لیتمن می گوید: افزار تعدیه در آغاز سین بوده، سپس در آکادی شین گشته و نزد برخی سامیان بدل به «هـ» شده است و این حرف در عربی و سریانی و حبشی به صورت همزه درآمده است. شاید جالب باشد که بگوییم:

23. Ugarit.

زبان عربی در برخی روزگاران کهن، همه این ساختارها را به کار می برده است. آنگاه در ساختار هفعل تکامل به سوی افعال پیش آمده و این بر دیگر ساختارها برتری داده شده زیرا این در گفتار سبک تر و آسان تر است.

یکی دیگر از ویژگی ها که عربی در آن با برادران سامی اش همبستگی دارد، ضمیر است. مثلاً «انا» ویژه متکلم است (یعنی من) که برخی افزوده های عددی و جنسی در دیگر زبان های همسایه دارد، در حالی که تاء (ت) ویژه ضمیر رفع پیوسته است که به جای آن کاف در آکادی سابقه دارد چنان که یکی از راجزان در نکوهش ابن زبیر سروده است:

يَا ابْنَ السُّبَيْرِ طَالَمَا عَصَيْتَا
وَ طَالَمَا عَتَيْتَنَا الْيَمِينَا

در اینجا عصیک به جای عصیت به کاری برده شده است. باز چنان که زبان های سامی در ضمایر همانندند، در اسم های موصول و اشاره مشترکند. اسم موصول «ذو» نزد طایبان دلالت بر این دارد که اسم های موصول در اصل اسم های اشاره بوده اند که در حبشی «ذ» است، در سریانی «د» و در نبشته های نبطی «دی». همچنین، این زبان ها در بسیاری از حرف های عطف و جر و ادوات استفهام و در گرایش به جدایی میان نر و ماده (از بس دل بستگی به زناشویی)، اشتراك دارند چنان که وضع در شماره های (مخالفت عدد با معدود از نگاه جنس) و مؤنث بودن فعل برای جمع مکسر مذکر، همین است.

عربی با دیگر برادران سامی اش از این راه نیز اشتراك دارد که اسم های دو حرفی کهن ترین اسم های آنند. از همین اسم هاست که این زبان - به سان برادرانش - آغاز به ریشه گیری سه حرفی و تولید آن و جز آن کرده است. یکی از کهن ترین روش ها در این زمینه، دو برابر کردن حرف دوم یا افزودن واو است مانند حصحص و صرصر و سلسل و جز اینها. دانشمندان سامی شناس را پژوهش هاست درباره واژه هایی که عربی در آنها با دیگر زبان های سامی اشتراك دارد و اینها را می توان از کهن ترین عنصرهای آن شمرد. اینان برخی از اینها را به نام های انسان و احوال وی باز می گردانند مانند ذکر، انشی، اب، ام، ابن، بنت، اخ، بعل، بکر، امة و ضرة. برخی فعل های کهن وابسته به این اسم ها عبارت است از: ولد و ملک. از این

که زبان عربی را نیک بنگردد، بازمانده هایی از همه این صیغه ها در آن مشاهده می کند مانند «هراق الماء» که به معنی «أَرَأَى الْمَاءَ» است (آب را ریخت). ابن یعیش می گوید: بدان که اعراب «هراق» را به جای «أَرَأَى» به کار می برند و گاه نیز «هراق» می گویند که در این یکی «هاء» بدل از همزه است چنان که «هردت» را به جای «أَرَدْتُ» به کار می برند و می گویند «هردت أن أفعل كذا»، و نظایر اینها. گویا در میان اعراب کسانی بوده اند که برای متعددی کردن فعل از هاء و همزه هر دو بهره می گرفته اند و کسانی هم بوده اند که به یکی بسنده می کرده اند. چنین می نماید که این کار شیوع گسترده داشته است زیرا ابن یعیش می گوید که آن را نظایر متعدد بوده است؛ برای مثال هراح در اراح و هنار به جای انار و جز آن. در قاموس محیط آمده است که هذروف بر وزن عصفور به معنی شتابان و تندرو است و هذرف به معنی آسرع. از اینجا دانسته می شود که برخی صیغه های اسم ها آن هاء را به صورت ریشه گیری از افعال، نگه داشته است چه نویسنده قاموس می گوید: هَجَزَ بِرِ وَزْنِ دَرَهْمٍ بِمَعْنَى تَرَسُوسٍ زَيْرًا مِنْ جَزَعٍ اسْت.

اما وزن سفعل که برخی گویش های عربی جنوبی باستانی مانند معینی آن را به کار بردند، عربی رسمی آن را در ساختار «استفعل» نگه داشت. در مزره آمده است که یکی از مزیدهای سه حرفی هَفْعَلْ است مانند هَلَقَمَ (لقمه بزرگ برداشت) و سَبَسَ به معنی تَبَسَ. می توان به این ساختار برگرداند بسیاری از فعل هایی را که با سین آغاز می گردند چنان که بسیاری از آغاز شدگان با هاء به هفعل بازگشت داده می شوند. برای مثال: هدر در اصل دَرَّ بوده که هاء افزوده شده است و راء تخفیف یافته. سکن در اصل کان بوده از ساختار تام (نه ناقص) آن. پس از آن الف را فرو افکنده اند. بر این پایه، می توان در بسیاری از واژه های آغاز شده با شین به ژرفی نگریست و آن را به شَعَلْ برگرداند که در آکادی سابقه دارد. پس شَسَمَعَ را می توان به شَوَسَعَ بازگرداند از وسع و شوش را به وش، و جز اینها. گویا

اسم‌های مشترك است نام‌های جانداران مانند: نمر، ذئب، كلب، خنزیر، ابل، ثور، حمار، نسر، عقرب، ذباب؛ و فعل نَجَحَ. از نام‌های گیاهان: عنب، ثوم، قشاء، كمون، زرع و سنبله. از اندام‌های پیکر: راس، عین، اذن، انف، فم، لسان، سن، شعر، ید، ظفر، ركب، كتف، ذئب، قرن، كرش، كبد، كلیه، نفس، دم؛ و فعل‌های سمع و طعم و صفت‌های شبت، یمین، موت و قبر. از بخش‌های کیهان: سماء، شمس، كوكب، ارض، حقل، ماء، منبع، بثر و دنباله‌های آنها مانند: ظل، یوم، لیل، برق و لهب. از نام‌های خانه و گونه‌های آن: بیت، عمود، عرش، قوس، خط (به معنی اصلی آن تیر)، جبل، اناء، و فعل رمی. از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها: قمح، دبس، سكر و فعل‌های طحن، طبخ و قلی. در كنار اینهاست شمار بزرگی از فعل‌ها و اسم‌ها مانند: كان، نشأ، علا، قدم، قرب، بكی، ضرخ، ذكر، سال، بشر، رحم، بل، نقل، نقب، صغر، رعی، سقی، ركب، نظر، فقد، سلم، ذبح، بارك، وقر، و مانند: اسم و كل و نام‌های عدد تاده و صد.

همچنین، اسم‌ها و فعل‌هایی هستند که عربی در آنها با دو یا سه یا چهار زبان سامی شریک است. حکم کردن درباره این گونه واژه‌ها دشوار است: یا اینها از واژگان سامی اصیل اند یا برخی از شاخه‌ها - پس از جدایی - ویژه آنها گشته اند بدین معنی که این واژگان در میان این شاخه‌ها پدیدار شده اند و در زمانی دیرتر، ساختار پایانی را به خود گرفته اند. برخی از دانشمندان سامی شناس می گویند: آن دسته از واژه‌ها که منحصر به زبان عربی اند و در زبان‌های سامی برادر آن یافت نمی شوند، از ریشه سامی اصیل اند که عربی آن را نگه داشته است و آنها را فرو افکنده اند. برگشتراسر می گوید: این، فرضی بس دور از احتمال است و آن را نمی توان درست انگاشت مگر بر این پایه که عربی بیش از دیگر همتایان خود به زبان سامی مادر نزدیک باشد؛ و این از پندارهایی است که پایه ای ندارد زیرا زبان عربی در مقایسه با همتایان سامی خود پیشرفت بسیار کرده است. باید فرض را بر این گرفت که زبان عربی دارای هزاران واژه نو ساخته است و در این جای شگفتی نیست چه ما بارها دیده ایم که زبان عربی گرایش فراوان به تخصص و اختراع تعبیرات و عبارات نوین و معین دارد

(فرگشت دستوری زبان عربی قاهره، ۱۹۲۹م، ص ۱۴۲). برگشتراسر برای این گفته دو مثال می زند: فراوانی سازندگی زبان عربی در زمینه دامداری و کشاورزی و آفات و اوصاف و گونه‌ها و بیماری‌ها و داروها و درمان‌های آن؛ و ادوات نفی چندگانه‌ای که زبان عربی ساخته است. این زبان در «لا» با بسیاری از زبان‌های سامی شریک است و در «لیس» با برخی از آنها. ولی خود با کاهش و افزایش و دگرسازی چندین حرف نفی ساخته است: لم، لما، لن، ما، ان و جز اینها.

معنی همه آنچه گفته شد، این است که در عربی عنصرهایی است که به کهن‌ترین روزگاران آن باز می گردند و عنصرهایی که تازه پدید آمده اند. لیتمن دو گفتار درازدامن پرداخته و در آن دو درباره نام‌های خاص در زبان‌های سامی گفت و گو کرده است. وی در این زمینه از عنصرهایی سخن گفته است که بر تاریخ و ساختارها و ادیان و عادات آنها دلالت می کنند، او ملاحظه کرده است که این نام‌ها طیف گسترده‌ای را می پوشانند: مرکب، مفرد، اسمی، فعلی، دینی، دنیوی، مکانی، زمانی ویژه آرمان یا شادی یا خوی یا دعا یا نام‌های زنان و مردان بلندآوازه، افزون بر پاره‌ای نام‌های بیگانه. از ویژگی‌های گیرایی که او دیده است این است که نبطیان در نقوش و نبشته‌های خود «واو» را در پایان نام‌های پاکان می آورده اند برای اینکه نشان دهند این نام‌ها معربند. نام‌های مبنی را بی واو می نگاشته اند. عرب‌ها این ویژگی را در یک واژه نگه داشته اند بدین سان که در پایان «عمرو» واو آورده اند تا فرقی میان آن با «عمر» باشد. او سنجش‌های گسترده‌ای در زمینه نام‌های خاص زبان عربی از آغاز روزهای جاهلی (و در میان گویش‌های باستانی آن مانند صفوی و نبطی) انجام داده ملاحظات ارزنده‌ای را فرا نموده است (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره، ج ۱، شماره ۲؛ ج ۱۱، شماره یک).

به همین گونه، دانشمندان سامی شناس همچنان سنجش‌های ظریف میان زبان عربی جاهلی و گویش‌های سابق

در درون یک «تنگنا» گرفتار بوده است. انبوه منابعی که در اختیار نویسنده بوده، همه نتایج ایشان را تأکید نمی‌کند ولی اکنون آن انبوه منابع چندین و چند برابر گشته است و ملاحظه می‌کنید که برخی جنبه‌های بحث، از پایه دگرگون شده است و با این همه، ما در این ژرفش و گسترش عرب و عربی‌شناسی و سامی‌شناسی در این سال‌های اخیر هم، باز وامدار خاورشناسان باختری از گونه‌سر آرتور جفری هستیم نه خداوندان خانه، نه داعیه‌داران از اینجا تا پشت کوه قاف و نه محققان رسمی که بابت حرف‌های ناگفته یا هذیان‌های گفته‌خود حق‌التحقیق‌هایی سرسام‌آور دریافت می‌فرمایند.

به هر حال، جوهر سخن این است که در مورد بسیاری از واژگان (و نیز در مورد بسیاری از واژگان زبان عربی که «جز پیامبر کسی نمی‌تواند بر آن احاطه یابد»)، ریشه را باید در فراوانی ریزابه‌هایی جست که این رود بزرگ نامیده به نام زبان عربی را پدید آورده‌اند. این ریزابه‌ها همگی عربی اصیل یا دست‌کم سامی اصیلند.

اکنون به گردشی کوتاه در واژگان زبان عربی و واژه‌نامه‌های آن می‌پردازیم تا مطلب روشن‌تر شود. یک پدیده آشکار این است که ما اغلب در درون یک ماده یا ریشه^{۲۵} «واحد»، محورهای معنایی «متعدد» و غالباً بسیار «مختلف» می‌بینیم. در این زبان، از نخستین روزگاران سنت بر این بوده است که هر اسمی را از یک ریشه فعلی بگیرند و آنگاه ربطی میان معنی این و معنی آن بیابند یا تراشند. ولی معانی چنان گوناگونند که نمی‌توان یک عنصر معنایی را در همه آنها مشترک دید یا همه را به یک رشته کشید. کار درست از همین جا ایراد پیدا کرده است که فرهنگ نویسان عرب (که اصول علمی زبان‌شناسی را در حد امروزی آن نمی‌دانسته‌اند و گناهی هم نداشته‌اند) و مفسران قرآن مجید (که تخصص‌های گوناگون داشته‌اند و همه شان الزاماً واژه‌شناس و ادیب نبوده‌اند و ایضا گناهی نداشته‌اند)، بیخودی کوشیده‌اند رابطه‌ای محوری میان

بر آن را در نوشته‌های باستانی دنبال می‌کنند. اینان، همچنین، میان عربی اصلی و عربی جنوب یمن و جز آن (از برادران سامی‌اش) مقایسه انجام می‌دهند و می‌کوشند عناصر و پدیده‌های بسیار باستانی آن را در درازای روزگاران بیرون بکشند. سامی‌شناسان دریافته‌اند که زبان عربی و حبشی و گویش‌های باستانی یمن «جمع‌های مکسر» بسیار فراوانی دارند و در داشتن حرف «ظاء» با عربی جنوب یمن شریکند. یکی از ویژگی‌های دیگر در این زمینه حرف «ضاد» است که درباره‌ی چگونگی گفتن آن سخن بسیار است چنان که درباره‌ی تبدیل آن به حرف همسایه‌اش «ظاء»^{۲۴}.

دکتر شوقی ضیف این بحث ارزنده را تا روشن شدن همه‌ی زوایای مطلب ادامه می‌دهد. دریغ که این گفتار امکان بازگو کردن همه‌ی آن را نمی‌دهد. روی هم، جلد یکم تاریخ ادبیات وی روشنگر همه‌ی مباحثی است که ما در بحث حاضر و در کتاب «معربات قرآن» با آن سروکار داریم. اتفاقاً، همین یک جلد از دوره‌ی کامل اثر دکتر شوقی ضیف به پاریس برگردانده شده است. به خوانندگان توصیه می‌شود که این جلد را با دقت ملاحظه کنند.

به هر حال، از همین اندکی که به عنوان زمینه‌ی بحث در اینجا آورده شد، می‌توان به پاسخ بسیاری از پرسش‌های سر آرتور جفری که بن بست‌کننده می‌نمایند، راه یافت. قصد ما از آوردن این گفتار این بود که نشان دهیم، گفته‌های سر آرتور جفری و هم‌تایان ایشان درباره‌ی واژگان قرآن، «سخن پایانی» نیست. بحث هنوز مطرح است. به ویژه در این ۵۹ ساله‌ی که از نگارش کتاب سر آرتور جفری می‌گذرد، سامی‌شناسی و عرب‌شناسی پیشرفت و گسترش بسیار یافته است. نبشته‌های بسیاری پیدا و خواننده شده است و بسیاری آثار باستانی از این سوی و از آن سوی از دل زمین و درون سنگ و خاک بیرون آمده که به این رشته‌های علمی دقت و ژرفش بسیار بخشیده است. خواننده‌ی اثر سر آرتور جفری به خوبی احساس می‌کند که ایشان

۲۴. تاریخ‌الادب‌العربی، دکتر شوقی ضیف، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۱م
ج ۱ (روزگار جاهلی) صص ۱۰۴-۱۱۱.

25. either root or stem.

این عنصرهای «مختلف» و «احیاناً متضاد» پیدا کنند و از میان همه - به سان دانه های تسیح - یک رشته معنایی عبور دهند که البته کارشان غالباً غیر علمی از کار درآمده است و گاه خنده ناک و به هر حال، وبالی به گردن ما در برابر خاورشناسان باختری.

واژه «قلب» را نگاه کنید. ریشه فعلی این اسم، فعل قلب - یقلب قلباً الشیء با این معنی که چیز را واژگون و زیر و زبر کرد. ولی چه رابطه ای است میان این معنی و معنی واژه «قلب» به معنی دل یعنی به اصطلاح آن اندام صنوبری شکل واقع در درون بخش چپ قفسه سینه که مهم ترین اندام یعنی مرکز گردش خون است؟ در این مورد مطلبی نداریم جز آنچه برخی شاعران گفته اند که: دل از دیدن ماهرویان و پری پیکران زیر و زبر می گردد (So does mine!) یا آنچه برخی عارفان گفته اند که: *ان قلب المؤمن بین اصبعی الرحمان یقلبہ کیف یشاء*. بسیار شیرین و زیباست. ولی منطق سرد و خشک علمی (زبان شناسی) این توجیحات را نمی پذیرد.

نیز نگاه کنید به ریشه فعلی *حَمَّ* (اغلب *یَحُمُّ* و گاه *یَحَمُّ*). برای این فعل نزدیک به ۱۰ محور معنایی برشمرده اند: ۱. *حم الشحم*: ذوب کرد پیه را. ۲. *حم الارتحال*: با شتاب به کوچیدن پرداخت. ۳. *حم الشیء*: نزدیک شد آن چیز. ۴. *حم اللہ کذا*: خدا آن کار را مقدر کرد. ۵. *حم الامر فلاناً* (اهمه): آن کار برای فلان مهم گشت. در اینجا امکان ابدال میان *حم* و *هم* بسیار است و می دانیم که ابدال یکی از افزارها و راه های تکثیر و تولید زبان عربی است. ۶. *حم (یحَمُّ)*: سیاه گشت. ۷. *حم الرجل*: مرد را تب گرفت. از اینجا واژه *حُمَّى* به معنی تب و تفتیدگی پدید آمده است. ۸. *حم المرأة*: کابین بست زن را به چیزی تا پس از آن جدایی باشد. ۹. *حم الشیء*: بخش بزرگ چیز. در زیر این محورهای معنایی واژه «حمامه» به معنی کبوتر دیده می شود. این را با کدام یک از آنها می توان مربوط شمرد؟

همچنین می توان به ریشه «ق ر ن» نگاه کرد. *قَرَنَ* - *یَقْرُنُ* (یا *یَقْرَنُ* و این شگفت است که گرچه حرف دوم از حرف های گلو نیست، مفتوح گشته است)، دارای تقریباً همان تعداد محور معنایی است: چیزی را به چیزی نزدیک ساخت و چسباند؛ پیوسته ابرو بود؛ اسب دوپایش را در دویدن در جای دو دستش

گذاشت؛ بزرگ شاخ بود؛ از او درماند (اقرن عنه)؛ مرد هر شب سرمه کشید (اقرن الرجل)؛ آسمان بارید و از باریدن فرونایستاد (اقرنت السماء). در این میان دو واژه غریب قرن به معنی شاخ و قرن به معنی سده را داریم که رابطه ای معنوی میان آن با ریشه فعل به نظر نمی رسد.

از این قبیل می توان چندین هزار مثال آورد که ریشه فعل یا مصدر ثلاثی مجرد با معانی ابواب ثلاثی مزید یا اسم های مشتق شده از آن فاقد رابطه می نمایند و در این کتاب سر آرتور جفری نمونه هایی از آن را آورده است. آنچه می تواند این پدیده را توجیه کند، به گمان این بنده، همان فراوانی و بسیاری ریزابه هایی است که رود بزرگ زبان عربی را پدید آورده است. برای مثال، می توان چنین انگاشت که ریشه پیش گفته «ح م م» در ده زبان یا گویش قوم یا قبیله (همگی عربی اصیل)، با ده محور معنایی جداگانه موجود بوده است و چون زبان عربی رسمی همگانی آغاز به شکل گیری^{۲۶} کرده، اینها همگی آن محورهای معنایی خود را یکپاک به آن زبان همگانی بخشیده اند و خود به سود آن کنار گرفته اند.

بدین سان، اینجا مساله به صورت دیگری درمی آید: مساله داشتن ریشه مشترک عربی یا سامی، نه آن چنان که سر آرتور جفری می گوید و ام گیری محض واژه های «بیگانه».

۵. سر آرتور جفری در پایان بیشتر واژه های این کتاب می افزاید: برای این واژه در زبان عربی کاربردی دیده نشده است و چنین می نماید که محمد خود این واژه را ساخته و وارد زبان عربی کرده است. مترجم دانشمند جناب دکتر بدره ای، به احترام پیامبر گرامی، این موارد را ترجمه نکرده اند. ولی ما روی آن را کاملاً باز می کنیم و در ژرفای آن فرو می رویم.

در اینجا باید ضمن توجه دادن به مطلب پیشین (شماره ۴) که یکی از دلایل توانمندی زبان عربی بر باروری است، مطلب

جوشنده باروری به نام عربی سر برآورده است. داستان چیست؟

بحث دراز است و امکان پرداختن به جزئیات آن نیست. باز در اینجا فقط به یک نکته تاریخی-روانی اشاره می‌کند که شاید کلید گشایش این چیستان باشد: عرب‌ها در آن مرحله تاریخی پیش گفته، به نسبت دیگر اقوام، تا اندازه‌ای از جهان برون بریده بودند و داد و ستد فرهنگی فراوانی با همسایگان خود نداشتند (این یک مطلب). از سوی دیگر، سپهر که بیابانی بیکران و آسمانی بلند و صاف به عرب‌ها بخشیده بود، به ایشان امکان اندیشوری و خردورزی فراوان می‌داد. آنان در دشت‌های یاز می‌گشتند و می‌اندیشیدند و برای برآوردن نیازهای فردی و اجتماعی خود، به جست و جوی عناصر زبانی (واژگان و تعبیرات) می‌گشتند ولی هیچ «بیگانه»‌ای نبود که به ایشان کمکی ارزانی دارد زیرا به جز زبان مادری چیزی نمی‌دیدند. از این رو، بر مغز خود و بر زبان قومی خود فشار می‌آوردند و هر دو را ورزش بسیار می‌دادند (این هم یک مطلب دیگر). از این رو، مغز انسان عرب و زبان عربی بسیار چالاک و نیرومند و ورزیده گشت و وضعی را برای این دو پدید آورد که هنوز پایدار است و شاید کمتر زبانی و کمتر ملتی از این امتیاز برخوردار باشد. شکل اسم‌های سه حرفی که تنها ده وزن دارد (اسماء ثلاثه ده بود ای عاقل) و اوزان ثلاثی مجرد و مزید و پیوسته‌های آن از چهار حرفی به بالا، این زبان را چنان توانمند ساخته است که به سان یک رایانه^{۲۷} بسیار نوین، هر چه از او بخواهید و بپرسید، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، در یک چشم بر هم زدن، به شما پاسخ می‌دهد. هر بیگانه‌ای که بخواهد برای معانی و مفاهیم نوین واژه بسازد، عرب دست روی دهانش می‌گذارد و می‌گوید: خفقان! از خودم همه بهتر بلدم. چه چیز از زبان خودم شایسته‌تر؟ بر این پایه، از همان هزار و چندصد سال پیش تاکنون، هر بچه روستایی عرب، یک واژه‌گزین و واژه‌ساز بزرگ بود و هست، محمدبن عبدالله («فصیح‌ترین کسی که به زبان ضاد سخن گفته») جای خود دارد. ندانم کجا دیده‌ام در کتاب. ولی ماخذ مهم نیست.

27.Computer.

دیگر را نیز پیش کشیم و درباره آن بحث کنیم. یک نگاه سراسری به زبان و ادبیات عربی نشان می‌دهد که در یک مرحله تاریخی پیش از انگیزته شدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری، تحولی بسیار ژرف و پهناور و گسترده در زبان عربی رخ داده است که به این زبان تکاملی بس والا بخشیده است و نیروی زاینده‌گی و باروری و واژه‌زایی و واژه‌سازی و تعبیرپروری و آفرینش هنری بی‌کران و بی‌مانند بخشیده است. قرآن کریم تاجی بوده است که بر تارک این گامواره بلند تاریخی نهاده شده است.

در اینجا می‌خواهیم یک بحث فرعی بگشاییم و به بحثی اشاره کنم که دکتر طه حسین (۱۳۰۷-۱۳۹۳ق/۱۸۸۹-۱۹۷۳م) ادیب و دانشمند بزرگ مصری، در سال ۱۹۲۵م به بعد پیش کشید و با آن غوغایی به راه انداخت و دیرین پرستان را سرآسیمه کرد. این بحث در دو کتاب زیر عنوان فی‌الادب الجاهلی و فی الشعر الجاهلی مطرح شد که در همان سال‌ها منتشر شدند. او با استدلال نیرومند، ادعا کرد که اکثریت نزدیک به همه اشعار جاهلی عرب، دروغین و ساختگی و برساخته ادیبان و راویان روزگار اموی و عباسی است. سنت پرستان و محافظه‌کاران از هر سو بر او تاختند و آنان نیز با دلایلی نیرومند از ادب و زبان‌شناسی، گفته‌های او را رد کردند. دلایل ادبی و زبانی هر دو سوی به جای خود، اما شگفت است که در میان استدلال‌های مخالفان دکتر طه حسین جای یک نکته علمی خالی است و این نکته چنان قوی است که گفته‌های طه حسین را از پایه ویران می‌کند: قانون تکامل پیوسته تاریخی. اگر زبان عربی مرحله‌ای بسیار ارزشمند از تحول و تکامل تاریخی را در عهد جاهلی پشت سر نگذاشته بود (که اشعار جاهلی نمونه زنده آن است)، هرگز با چنان زبان دم بریده‌ای، اثر سترگ و جهانی و آسمانی سایی به سان قرآن مجید پدید نمی‌آمد. پس حتماً یک اتفاق جالب رخ داده است که ما به گمان خود «ناگهان» می‌بینیم چنین زبان زنده توانایی

هزاران مثال در این مورد هست. جهانگردی از دانشمندان اروپا می‌گوید: در یکی از بادیه‌های عرب در روستایی دور افتاده، با جامه‌رهگذران، با گروهی از کودکان پلشت و دست و رو ناشسته برخورد کردم که در کوچه‌ای کثیف مانند زنبوران در یکدگر می‌لولیدند و بازی می‌کردند و مگس‌های انبوه از سر و روی‌شان بالا می‌رفتند. ظاهر من، توجه‌شان را برانگیخت و آنان گرد مرا گرفتند. یکی از آنها که چشمش به دوربین عکاسی من افتاد، پرسید: این چیست؟ گفتم: این را کامرا (Camera) می‌گوییم. پسر بچه‌چالاک جستی به سوی مادرش کرد و داد زد: يَا اَمَاهُ، تَعَالِي هُنَا. اَلْاِنْجِلِيزِ يَحْمِلُوْنَ الْكَامِرَات. من در جای خود خشک شدم که چه گونه این بچه‌نیم‌وجبی واژه مرا به درستی گرفت و بیدرنگ به آن شکل عربی بخشید و آن را به الف و تاء (آت) جمع بست و یک الف و لام تعریف هم بر آن درآورد و «الکاميرات» گفت که اکنون دیگر برای هر انگلیسی‌زبانی بیگانه است.

زبان عربی یک زبان بسیار خودساز و بیگانه‌ستیز است.

اکنون عرب‌ها هر واژه بیگانه‌ای را به سادگی در قالب‌های فعلی پرکار خود می‌ریزند و از آن افعال صد درصد عربی «اصیل» می‌سازند. به واژه‌های امریکا، بورژوازی، دوبلاژ و ویتنام نگاه کنید. اعراب اینها را به باب رباعی مجرد (فَعْلَلٌ - يَفْعَلُلٌ - فَعْلَلَةٌ) برده‌اند و افعالی کاملاً عربی از آنها ساخته‌اند: اِنَّ الرَّئِيسَ شَاذِلِيَّ بْنَ جَدِيدٍ يُحَاوِلُ اَنْ يَمْرُكَ الْمُجْتَمِعَ الْجَزَائِرِيَّ؛ اَنْهَمُ يَرِيْدُوْنَ اَنْ «يَبْرَجِرُوْا» اَلْمُجْتَمِعَ بِشَكْلِ رَهِيْبٍ؛ الایرانیون من اَحْسَنِ «اَلْمَدِّ بِلَجِيْن» فِي الْعَالَمِ؛ لَقَدْ حَاوَلَ الرَّئِيسُ نِيكْسُونُ «فَتَنَمَةَ» الْحَرْبِ الْفَيْتِنَامِيَّةِ فَبَاكَتْ كُلُّ مُحَاوَلَاتِهِ بِالْفَشْلِ الدَّرِيْعِ.

شاید بگویید: این که شد عربی سازی واژه‌های بیگانه یعنی تعریب نه واژه‌گزینی و واژه‌سازی از درون خود و در نتیجه آفرینش هنری. هم اکنون نشانه‌هایی از این ویژگی اصلی را نیز عرضه می‌داریم. به واژگان و مفاهیم فلسفی در بیشتر زبان‌های زنده جهان بنگرید: آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، چینی، روسی و فرانسوی. اینها همگی از همان دیرباز واژگان فلسفی خود را از یونانی و لاتینی گرفته‌اند و با کم و بیش دست‌کاری آن، هماهنگ با زبان میهنی خود ساخته‌اند. در این میان تنها

زبان عربی بود که چون در سده سوم هجری به بعد، فلسفه یونانی به جهان اسلام آمد و بدین زبان برگردانده شد، نزدیک به همه واژگان لازم برای آن را از خود ساخت و برگزید. عربی ناب و سره: ابد، ازل، بسیط، تصدیق، تصور، جزء، جزئی، جزئیت، دلالت، زمان، شرط، عرض، قیاس، کثرت، کل، کلی، کلیت، مرکب، معرفت، مکان، ممکن، واجب، وحدت و جز اینها. زبان‌هایی مانند اردو، ترکی، فارسی و جز اینها، این واژگان را از عربی وام گرفته‌اند.

اکنون نیز که روزگار دانش و تکنولوژی است، زبان عربی بیشترین اندازه ممکن از واژه‌های لازم برای فرهنگ امروز را از «خود» ساخته یا برگزیده است: دست کم پیرامون هشتاد هزار واژه عربی تنها در رشته شیمی. حتی واژه‌های معمول و متداول بین‌المللی را هم عربی سره کرده‌اند: اذاعه، راد (برگرداننده: رادیو)، برقیه (تلگرام)، خیاله (سینما)، مرناة (چیز دیدنی و شنیدنی تلویزیون)، مصرف (بانک)، هاتف (آنکه آواز وی شنیده می‌شود و خودش دیده نمی‌شود: تلفن) و جز اینها. اینها همگی از ویژگی بیگانه‌ستیزی زبان عربی مایه می‌گیرد. و چه راه درازی است میان بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌پرستی.

برای اینکه این مطلب روشن‌تر شود، آن سوی قضیه را نگاه می‌کنیم که یک تراژدی میهنی را نشان می‌دهد: زبان خود باخته فارسی. از همان آغاز کودکی، همین که این زبان خواست سخن بگوید و برای یک مفهوم یا معنی یا تعبیر واژه‌ای «فارسی» برگزیند یا بسازد، چند بیگانه قلدر و قبارق دست روی دهنش گذاشتند که: خفقان! بچه که نباید این قدر حرف بزند. عیب است، بد است. ما هستیم، نوبت به تو هم می‌رسد. ولی نوبت فارسی هرگز فرا نرسید. اکنون این زبان به سن پیری و زمان مرگ حتمی رسیده است با گویشی الکن، مغزی غلیل، تارهای صوتی سرطان گرفته، آوازی در گلو شکسته، اندام‌های فلج و چند صد هزار واژه وام گرفته بیگانه. واژه‌هایی کج و

واژه سازی یا واژه گزینی کرده است. انفاق، تیمم، حج، خمس، رکوع، زکات، سجود، صلوات، عمره، وضوء و صدها از این قبیل. آیا کسی که یکی از بزرگترین تمدن های بشری را پایه گذاری می کند، حق ندارد یا نمی تواند مفاهیم و اصطلاحات لازم برای آن را بسازد یا وضع کند یا از هر جای دیگر به گونه ای به دست آورد؟

۶. می ماند مبحث وام گیری افکار پیامبر از ادیان و تمدن های عربی و غیر عربی و غریب و همسایه. نخست بینیم خود سر آرتور جفری در این مورد چه می گوید. می گوید: انسان انتظار می برد که اسلام به گونه ای ژرف، ریشه های خود را از پاکانیسم (بت پرستی) کهن عربی گرفته باشد. از این رو، جای شگفتی اندکی نیست که دیده می شود چه مقدار کمی از زندگی دینی این پاکانیسم عربی در قرآن بازتاب یافته است... حتی یک نگاه شتابزده به قرآن، به روشنی نشان می دهد که محمد از زندگی دینی و آزمون های سرزمین و مردم خود الهام نگرفته بلکه از ادیان بزرگ یکتاپرستی الهام گرفته است که در آن روزها در حال سرریز و سرازیر شدن به سوی شبه جزیره عربی بوده اند (صفحه اول پیشگفتار متن انگلیسی).

می بینید که چون پای بحث علمی و منطقی پیش می آید، پژوهشگر چنین آرام و نجیبانه سخن می گوید. اما سر آرتور جفری در مطاوی کتاب، گاه با لحنی کمابیش نگران کننده، اشارات بسیاری به این می کند که: تعلیمات پیامبر اسلام از فلان رشته ادیان اثر پذیرفته یا مستقیماً (و بی کم و کاست یا با تغییرات غیر صحیح) از آنها گرفته شده است.

عقیده رسمی دین اسلام در این مورد به شرح زیر است: مسأله در اینجا نه مسأله اثر پذیرفتن پیامبر اسلام از ادیان بزرگ توحیدی معاصر خویش است نه اخذ و اقتباس با تغییر یا بی کم و کاست. مسأله، عبارت است از «وحدت مبدأ وحی». اسلام و یهودیت و مسیحیت و هر دین یکتاپرست دیگری از یک مبدأ، وحی شده اند و بنابراین تعلیمات همه شان یکی است و اگر فرقی هست، یا ناشی از تشریعات و عقاید خاص اسلامی است که دلایل آن در کتاب های کلام بیان شده است و یا ناشی از اشتباهاتی است که در درازای روزگاران (در اثر انحراف یا تحریف) در آن سوی - برای مثال در تورات و انجیل - رخ داده

کوله که از معنی اصلی خود در زبان های مبدأ لیز خورده اند و لق شده اند و ماهیت معنایی و گفتاری و نوشتاری و فرهنگی و مردمی و انسانی خود را از دست داده اند بی آنکه در مقصد کوچک ترین ماهیتی کسب کنند. واژه هایی غلط اندر غلط اندر غلط. و این زبانی است که ما با آن حکیم ابوالقاسم فردوسی و ابوالفضل بیهقی و ابوالفضل میبیدی را داریم. هر کدام با بزرگترین و شیواترین و زیباترین آثار شعر و نظم در همه دوران ها در سراسر جهان علی الاطلاق. چه روزگار تلخ و سیاهی. اینها همگی معلول خودباختگی است و ترک ورزش و در نتیجه فقدان هرگونه ورزشدگی.

باری، داستان اعراب و زبان عربی و پیوند این دو با یکدیگر و میراث فرهنگی شان چنین است. بر اثر برخورداری از آن زمینه تکامل بخش تاریخی، اعراب و زبان عربی بسیار توانمند و ورزیده شده اند. از این رو، جای شگفتی نباشد اگر یکی از ایشان - مانند پیامبر اسلام - با برخورداری چنان استادانه با فرهنگ بومی خویش و محیط و همسایگان خویش، چنین طرفه ای مانند قرآن کریم برای بشریت به ارمغان آورد. اینکه پیامبر بسیاری از واژه های تازه را خود برگزیده یا ساخته است و در معانی تازه به کار برده، مطلبی است که پیش از همه، خود مسلمانان درباره آن بحث کرده اند و بدان اذعان دارند. در علم اصول فقه مبحثی به نام «حقیقت شرعی» داریم. این مبحث درباره همین الفاظی گفت و گو می کند که شارع اسلام آنها را در معانی دینی تازه به کار برده است. این واژه ها را «حقایق شرعی» می گویند و هر محصل دینی تا رسیدن به اجتهاد با آن سروکار دارد. فرق نمی کند که این اصطلاحات در کتاب (قرآن) به کار رفته باشد یا سنت (احادیث نبوی). کتاب های فقهی پر است از این حقایق شرعی که از قرآن یا حدیث گرفته شده است، یعنی بخشی از همان چیزی که سر آرتور جفری می گوید: اینها را نخستین بار، شخص محمد وارد زبان عربی کرده یا از پیش خود ساخته یا در معانی نوین به کار برده یا

است. از این که بگذریم، پیامبر اسلام همان را می گوید که پیامبران آسمانی گذشته گفته اند: آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب... موسی و عیسی. آیات قرآن در این مورد صریح و روشن است: به تو گفته نمی شود مگر آنچه گفته شده است به پیامبران پیش از تو (فصلت/ ۴۱/ ۴۳)؛ بگو من در میان پیامبران یک تازه پدید نیستم (احقاق/ ۴۶/ ۹)؛ همانا ما به تو وحی کردیم چنان که به نوح و پیامبران پس از وی وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان. و به داود زیور دادیم (نساء/ ۴/ ۱۶۳)؛ آنگاه به تو وحی کردیم که از آیین راستی گرای ابراهیم پیروی کن (نحل/ ۱۶/ ۱۲۳)؛ بنیاد گذارد برای شما در دین، همان را که سفارش کرده به نوح، و آنچه به تو وحی کردیم و آنچه سفارش کردیم به ابراهیم و موسی و عیسی (شوری/ ۴۲/ ۱۳)؛ ما فرو فرستادیم تورات را که در آن راهنمایی و روشنایی است که فرمان می دهند بر پایه آن پیامبرانی که اسلام آوردند برای آنان که یهودی شدند و برای خداجویان و دانشمندان (مائده/ ۵/ ۴۴)؛ قرآن تصدیق کننده آن چیزهایی است که در دست ایشان است (۱۵ بار تکرار شده است. رک: المعجم المفهرس، ص ۴۰۶)؛ این قرآن استوار دارنده نوشته های پیش از خود است (این هم بارها تکرار شده است: المعجم المفهرس، همانجا).

باری، سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است. درباره این اثر سخن گفتنی هنوز هم بسیار است. یک نکته که به گونه آشکار، خوانندگان را آزار خواهد داد، این است که سر آرتور جفری در را از آن سوی نه تنها به روی خوانندگان معمولی بلکه به روی پژوهشگران دانشمند نیز بسته است. از این همه واژه ای که در اینجا انبار شده است، هیچ کدام آوانگاری لاتینی (به فرانسه یا انگلیسی که در ایران متداول است)، ندارد. از این رو، خواننده با یک دیوار سبتر و بلند رو به روست که در پشت آن سخنانی نامفهوم گفته می شود و او حق دارد تنها به نشان تصدیق و آفرین گویی آنها سر را تکان دهد. کدام زبان شناس ایرانی است که حدود ۵۰ زبان به کار رفته در این کتاب را بداند؟ و چرا باید از یک زبان شناس چنین انتظاری داشت؟ اگر

سر آرتور جفری آوانگاری اینها را می دانسته، چرا آن را نوشته است؟ و اگر نمی دانسته، چه گونه درباره مجهول با این قاطعیت و اطمینان داوری کرده است؟ برخی از این واژه ها را که نویسنده این چند خط، چندی پیش ضمن یک پژوهش مفصل بررسی کرد (مقالاتی درباره «آدم» و «آیه» مقالات من به عنوان سر ویراستار دایرة المعارف بزرگ اسلامی)، دریافت که ریشه اصلی آن و همه فروع و مشتقات آن در همه تار و پود زبان عربی بافته شده است و تا زمان بابا آدم در این زبان و اشعار و نوشته های پیدا شده از آن سابقه کاربرد دارد. این تنها دلیل یک چیز می تواند باشد: اینها ریشه مشترک در زبان سامی مادر داشته اند و دارند. ولی به هر حال، در هیچ یک از گفته های خویش پافشاری و تعصبی ندارد. گمانش بر این است که در نگاشتن این گفتار، دانش و حقیقت را به عنوان رهنمود دهنده خود برگزیده است. خوانندگان نیز این کتاب و این گفتار را تنها در پرتو همین دو چراغ تابناک و روشنگر بخوانند و هر چه را با این دو ناسازگار آمد، کنار بگذارند و هیچ بدو نگاه نکنند. اگر نوشتار مرا از قبیل «ردیه» نویسی های فرمایشی می انگارند، آن را در اولین زبانه دان سر راه شان بیندازند و اگر یک نقد صرفاً علمی می شناسند، حق مرا پاس بدارند. تنها راه رستگاری در این «دنیای دشوار» برای همه ملت ها پیروی از دانش محض و حقیقت مطلق است و بس. این، یک حقیقت مطلق و جاودانه است.*



* دانشمند گرامی آقای دکتر محمدحسین روحانی با ارسال مقاله حاضر یادآور شدند که مقاله ایشان بدون هیچ تصرف در رسم الخط و سجاوندی به چاپ رسد که به توصیه ایشان عمل شد. آینه پژوهش.